

فصلنامه علمی عرفانیات در ادب فارسی

سال دهم، شماره ۴۰، پاییز ۱۳۹۸

صفحات ۱۷۰-۱۵۰

حذف ارکان جمله در کتاب «صحیفه شاهی» با اشاره‌هایی به متون مربوط به بخش مشایخ و اهل یقین، زهاد و صلحا و سایر بخش‌ها

جلال دهقانی^۱

دکتر احمد ذاکری^۲

چکیده

زبان همواره در مسیر اختصار پیش می‌رود؛ یعنی می‌کوشد با به کارگیری کم‌ترین تعداد واژه مقصودش را منتقل کند. پیامد این فرایند اتفاقاتی است نظیر حذف اجزای جمله. شاعران و نویسندگان، گاهی به جهت مختصرساختن کلام و البته رعایت اصول بلاغت و دقایق و ظرایف نحوی در سروده‌ها و نوشته‌های خود، برخی از اجزای کلام را حذف کرده‌اند که این فرایند (حذف) علاوه بر رعایت اصول نحوی زبان به عنوان یک عامل هنرمندانه و اثرگذار در انتقال مفهوم به مخاطب، سبب کنکاش و تکاپوی ذهنی وی در دریافتن بخش محذوف نیز می‌شود. مقاله حاضر به مبحث حذف و بررسی قراین آن در کتاب «منشآت صحیفه شاهی»، اثر ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری می‌پردازد. صحیفه شاهی از آثار فخیم عهد تیموری است. با توجه به این مطلب که یکی از اختصاصات سبکی دوره تیموری، حذف ارکان جمله، خاصه حذف فعل است و این ویژگی سبکی و نوشتاری هم در آثار اکثر نویسندگان و منشآت نویسان این دوره دیده می‌شود، این خصیصه در اثر مذکور مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌هایی از آن ذکر گردیده است. این گفتار به روش توصیفی-تحلیلی، زیرمجموعه روش کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است.

واژگان کلیدی: حذف ارکان، منشآت، صحیفه شاهی، واعظ کاشفی، دوره تیموری.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران

تاریخ پذیرش

۹۸/۷/۵

تاریخ دریافت

۹۸/۳/۱۳

مقدمه

همان‌گونه که گفتیم زبان پیوسته رو به اختصار است و اقتصادی عمل می‌کند. نمود این مطلب را در سروده‌ها و نوشته‌های شاعران و نویسندگان می‌توان با عنوان «حذف» ملاحظه کرد. بی‌شک مهمترین اثر حذف صرفه‌جویی در کلام و رعایت ایجاز در گفتار است. پس حذف در تعریف کلی یعنی انداختن بخشی از کلام، به گونه‌ای که از حیث معنایی، وجود آن را در جمله حس کنیم. به عنوان مثال در بیت زیر:

«فرق است میان آن که یارش در بر / با آن که دو چشم انتظارش بر در»

ما از روساخت کلام درمی‌یابیم که فعل «است» به قرینه معادل آن در جمله اول، از پایان دو جمله بعدی حذف شده است.

یا در بیت «یاد تو روح پرور و وصف تو دلفریب / نام تو غم زدای و کلام تو دلربا» از سعدی، بخش‌هایی حذف شده است و در حقیقت مقصود شاعر چنین بوده است: [ای محبوب] یاد تو روح پرور [است] و وصف تو دلفریب [است] / نام تو غم زدای [است] و کلام تو دلربا [است].

مشخص است که ما از ظاهر و روساخت کلام، بخش حذف شده را در نمی‌یابیم و از طریق بافت معنایی کلام و ژرف‌ساخت متوجه منادا و افعال محذوف می‌شویم. به طور کلی وقتی بخشی از کلام حذف می‌شود با وجود قراین و نشانه‌هایی می‌توان بخش محذوف را دریافت. با توجه به تعاریف ارائه شده برای حذف و قرینه‌های آن، می‌توان حذف را در سه دسته بسامان و منظم جای داد:

الف) حذف به قرینه لفظی: برای پرهیز از تکرار صورت می‌گیرد. نمونه:

- هر که در سایه عنایت اوست / گنهدش طاعت است و دشمن دوست [است]

ب) حذف به قرینه معنوی (ذهنی): این گونه از حذف، نشانه‌ای در ظاهر جمله ندارد و خواننده و شنونده از بافت و سیاق سخن به بخش حذف شده پی می‌برد. نمونه:

- ای پدر کوتاه خردمند به از نادان بلند [است، باشد]، نه هر چه به قامت مهتر [باشد، است] به قیمت بهتر [باشد، است].

ج) حذف به قرینه حضوری: نمونه:

چندان کز این دو دیده من [اشک، اشک خونین] رفت روز و شب / هرگز نرفت خون

شهیدان کربلا

در این مقاله هم به مبحث حذف و انواع قرینه های آن در کتاب «منشآت صحیفه شاهی» پرداخته شده و برای هر یک از موارد حذف لفظی از قبیل حذف نهاد، فعل، جمله، مفعول، مسند و غیره و همچنین موارد حذف معنوی از قبیل حذف فعل ربطی، حذف منادا و... نمونه هایی از ابیات و عبارات کتاب ارائه شده است.

پیشینه پژوهش

در باره حذف و اقسام قراین آن کتب بی شماری تألیف شده و دستوردانان و دستورنویسان بزرگ و سترگی در این باب اظهار نظر کرده اند که از آن جمله می توان به آثار پربهایی چون کتاب «دستور پنج استاد» اثر عبدالعظیم قریب و همکاران، «دستور زبان فارسی» تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری، «دستور مفصل امروز» نوشته دکتر خسرو فرشیدورد، «دستور زبان فارسی» از عبدالرسول ختیم پور، «دستور زبان فارسی» اثر دکتر حسن انوری و حسن احمدی گیوی و دیگر آثار ممتاز در این زمینه اشاره کرد. همچنین از مقالاتی نظیر «حذف در زبان فارسی» نوشته سهیلا کاووسی نژاد (چاپ شده در مجله نامه فرهنگستان) و «حذف به قرینه در زبان فارسی» نوشته علی میرعمادی (چاپ شده در مجله متن پژوهی دانشگاه علامه طباطبایی) در این باب می توان یاد کرد. اما درباره حذف و قراین و نمونه های آن در کتاب صحیفه شاهی (تقویم المکاتیب) تاکنون هیچ کتاب و مقاله ای به چاپ نرسیده است.

روش تحقیق

در این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی، زیرمجموعه روش کتابخانه ای نگارش یافته است ضمن بیان مقدمه ای در باب حذف و انواع قرینه ها به همراه ذکر نمونه ها، در بخش زمینه های پژوهش (مبانی تحقیق) توضیحی درباره حذف و همچنین دیدگاه هایی در باب آن ارائه کردیم و در ادامه به معرفی اثر مورد نظر (منشآت صحیفه شاهی) و نیز مختصری از احوال و آثار مؤلف پرداختیم و در نهایت در بخش بحث و ادبیات، مقوله حذف - خاصه حذف افعال - را در اثر مذکور را مورد بررسی قرار داده و برای انواع حذف و قراین آن نمونه هایی از متن این کتاب گرانها ذکر کردیم.

زمینه های پژوهش (مبانی تحقیق)

الف) حذف ارکان جمله:

حذف فعل و یا سایر ارکان جمله چه به قرینه لفظی باشد و چه به قرینه معنوی، خالی از اغراض نیست؛ ممکن است این حذف به خاطر «تنگی مجال مصراع یا بیت» (علوی مقدم، ۱۳۸۲: ۵۴) و یا به جهت پرهیز از تکرار زائد و ملال آور و طولانی ساختن کلام صورت بگیرد. در هر حالت، می توان گفت حذف یکی از عوامل ایجاد بلاغت و رسایی و استواری سخن است. دستوردانان و دستورنویسان بزرگ برای حذف و قرینه های آن، دیدگاه ها و انواعی را برشمرده اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«در هر نوع جمله ای، ممکن است بعضی از اجزای جمله در گفتن یا نوشتن حذف شود. حذف هریک از اجزا یا از روی «قرینه لفظی» است یا «قرینه معنوی»؛ قرینه لفظی کلمه یا جزئی از کلمه است که در جمله های پیشین ذکر شده باشد. قرینه معنوی مفهوم و معنی جمله های قبل است که از روی آن به قسمت حذف شده می توان پی برد.» (ناتل خانلری، ۱۳۶۹: ۱۳۲)

«حذف عبارت از آن است که کلمه یا جمله ای را به قرینه بیندازند و قرینه چیزی است که دلیل و نشان بر محذوف باشد.» (قریب و همکاران، ۱۳۷۰: ۲۳۰)

«حذف کلمه در جمله یا بنا بر عرف زبان است و یا به قرینه لفظی یا معنوی.

الف) عرف زبان: یعنی سنت اهل زبان است که جمله را با حذف جزء یا اجزایی بیاورند. ب) حذف به قرینه لفظی: آن است که در خود جمله یا جمله پیشین و یا پسین، لفظی می آید که گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، آوردن کلمه را لازم نمی بیند و آن را حذف می کند.

ج) حذف به قرینه معنوی: آن است که سیاق کلام و مفهوم کلی جمله ها و عبارت ها باعث حذف کلمه یا کلماتی در جمله می گردد، نه آمدن لفظ در جمله و عبارت؛ و خواننده، از روی سیاق کلام و مفهوم کلی جمله ها کلمه محذوف را درمی یابد.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۳۱۶)

ب) کتاب «صحیفه شاهی»

«صحیفه شاهی» یا تقویم المکاتیب، عنوان رساله ای است که ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری در تاریخ ۹۰۷ هجری قمری در باب آیین و روش نامه نگاری (منشآت)، به شیوه

مجدول تألیف کرده و به عبدالمحسن میرزا و سلطان حسین بایقرا اهدا نموده است. کاشفی این رساله پربها را در واقع از کتاب «مخزن الانشای» خود گزینش کرده و در هشت عنوان و سه صحیفه و خاتمه نگاشته است. این اثر به صورت نسخه خطی موجود است که به عنوان پایان نامه نیز مورد تصحیح و بازنویسی قرار گرفته است. از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، دانشگاه تهران و کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی قم موجود است. نسخه ای که برای بررسی موضوع مربوط به این مقاله در نظر گرفته شده است، نسخه مجلس شورای اسلامی است. این نسخه به شماره ۵۹۱۱، نسخه‌ای خوش خط به خط نستعلیق در ۱۱۳ برگ، یعنی ۲۱۶ صفحه و هر صفحه در حدود ۲۵-۲۰ سطر و با ابعاد و اندازه ۱۷×۲۳ کتابت شده است. تمامی صفحات نسخه مذکور از هرگونه سرلوح، تصویر و تذهیب خالی بوده و نویسنده از دو مرکب سیاه و قرمز برای نوشتن مطالب بهره برده است. تمامی کاغذهای این نسخه از نوع سمرقندی شکری و جلد آن تیماج عنابی است. لازم به ذکر است که در سرتاسر این کتاب، مؤلف به جای استفاده از نام مخاطب یا ممدوح، حرف «ف» را به کار برده که کنایت از لفظ «فلان» است. به‌طور کلی همان‌گونه که از نام این کتاب برمی‌آید، موضوع اصلی این کتاب مربوط است به ضروریات کتابت و مواردی که بایسته کاتب است و مؤلف با دقت و هنری مثال‌زدنی آداب ترسل را با همه دقایق و فنون به تناسب طبقات از جمله مشایخ اهل دین، زهاد و صلحا و عباد در کتاب خود گنجانده است. کتاب صحیفه شاهی یک اثر کم نظیر بازمانده عهد تیموری و شاهرخی در باب ترسل است. چنانکه از فحوای کتب این دوره بر می‌آید، نثر این کتب گاهی به نثر ساده و گاهی هم متمایل به نثر مصنوع است.

پ) آشنایی با مؤلف

کمال‌الدین ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری

وی در نیمه اول نهم هجری در شهر سبزواری به دنیا آمد. اگرچه در مورد تاریخ ولادت کاشفی، نویسندگان این دوره و حتی فرزندش، فخرالدین علی صفی، سکوت اختیار کرده‌اند. اما خواندمیر زمان وفاتش را گزارش کرده و نوشته «چون مقتضای اجل موعود رسید فی سنه عشر و تسع مائه، مهر سکوت بر لب زده، عالم آخرت را منزل ساخت.» (خواندمیر، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۷۷). ملا حسین تحصیلات اولیه خود را در سبزواری طی کرد و پس از مدتی آن شهر را به

قصد نیشابور و مشهد ترک کرد و پس از مدتی به هرات رفت و در آن جا به وعظ پرداخت و بعدها در خدمت امیر علیشیرنویبی مرتبتی بسیار ارجمند یافت. او در دستگاه تیموریان با حکم ابوسعید تیموری، سمت «قاضی القضاة شریعت» در منطقه بیهق را داشته است و با مبانی سیاست آشنا شده بود. کاشفی از جمله مؤلفان پرکار و واعظان معروف قرن نهم و دهه آغازین قرن دهم است که وسعت اطلاعات و توانایی وافرش در تألیف و تصنیف، وی را در شمار نویسندگان پرآوازه فارسی قرار داده است. از جمله آثار این مؤلف پرکار، می توان به «جواهر التفسیر لتحفة الامیر»، «مواهب علییه»، «روضه الشهداء»، «انوار سهیلی»، «اخلاق محسنی»، «مخزن الانشا» و «صحیفه شاهی» اشاره داشت.

بحث

حذف ارکان جمله در صحیفه شاهی

همان گونه که پیش تر گفتیم یکی از اختصاصات سبکی نوشته های دوره تیموری حذف ارکان جمله خاصه حذف فعل است. در کتاب صحیفه شاهی نیز این خصیصه نحوی و زبانی نمودی آشکار دارد و در اغلب مطالب کتاب، هم در ابیات و هم در عبارات حذف ارکان جمله به ویژه حذف فعل به قرینه های متفاوت دیده می شود. شاید این ویژگی به جهت رعایت ایجاز و اختصاری است که مؤلف، آن را از ضروریات و بایسته های منشیان و کاتبان در مکاتبات و مراسلات بر می شمرد. کاشفی اصل کم کوشی و اقتصاد زبانی را در این کتاب رعایت کرده و با بهره گیری از فرایند حذف به سلاست و بلاغت کلام خود کمک شایانی کرده است؛ به گونه ای که در بسیاری از موارد، فعل یا رکن دیگری را به قرینه رکن و فعل قبلی یا بعدی حذف و از تکرار آن جلوگیری می کند. گاهی هم فعل را به طور کلی حذف می کند و این ذهن خواننده و شنونده است که باید بکوشد افعال محذوف را با توجه به ژرف ساخت و سبک و سیاق جمله در جمله جای دهد تا ساختار کاملی از جمله را به دست آورد.

با اینکه نویسنده در نسخه مذکور، جملات را با اطناب و تطویل آشکاری نگاشته و پرچانگی های خاص نوشته های عهد تیموری را در فواتح خطبه ها و نامه ها و فصول همانند دیگر نویسندگان این دوره رعایت کرده اما جنبه هنری متن محفوظ مانده است. وی با مهارت و دانش خاصی که در واژگان سازی دارد، جملات قرینه هم را به صورت دو لختی

یا سه لختی در پی هم می آورد و افعال را در این جملات به قرینه لفظی، بیشتر، و گاهی هم به قرینه معنوی حذف می کند. کاشفی از همان آغاز نگارش کتاب بنا را بر حذف ارکان جمله به ویژه حذف فعل می گذارد؛ چنان که در دیباچه کتاب می بینیم:

«ای به نامت صحیفه شاهی شده منشور ماه تا ماهی

نقش نام تو زیب خامه من نامور از تو گشت نامه من»

منادا و فعل معین (در بیت اول) و فعل ربطی (در مصراع سوم) به قرینه معنوی حذف شده است.

و در ادامه می نویسد:

عنوان نامه فصاحت نام خجسته فرجام مالک الملکیست که به منطوق توتی الملک من تشاء صحیفه شاهی و دارایی به قلم کرامت رقم منشی دیوان قدرتش مرقوم و مزبور است و به فحوای والله یوتی ملکه من یشاء رساله رساله سلطنت و فرمان فرمایی به خامه لطافت شمامه دبیر دفترخانه حکمتش محرر و مسطور.

که فعل ربطی «است» را به قرینه لفظی حذف کرده است.

«منشأ آرایش لوح و قلم منشی دیوان عطا و کرم

منطق او نقد معانی شده سکه بر آن از انا أفصح زده»

(صحیفه شاهی، نسخه مجلس شورای اسلامی، ۱)

در بیت اول، نهاد جدا بدون قرینه نهاد پیوسته حذف شده است؛ همچنین افعال ربطی نیز در بیت اول به قرینه معنوی حذف شده اند. در بیت دوم هم افعال کمکی به قرینه معنوی محذوف اند.

با توجه به بررسی کلی متن کتاب مذکور، می توان این نمونه بارز را به تمام متن تعمیم داد و گفت که تقریباً در غالب صفحات این اثر، به هر حال، حذف ارکان دیده می شود. حال برای اثبات این مدعا نمونه های فراوانی را از ابیات و عبارات کتاب ذکر می کنیم به همراه ارکان و افعال حذف شده آنها به قراین مختلف:

الف) حذف به قرینه لفظی

حذف به قرینه لفظی در عبارات و جملات این کتاب بیشتر از حذف به قرینه معنوی به چشم می خورد. نویسنده در اغلب دعوات و تحیات و منشورات، یا فعل جمله دوم را به

قرینه فعل جمله اول و برای پرهیز از تکرار حذف می کند و یا برعکس. البته موارد دیگری از حذف ارکان و نقش های دیگر هم به قرینه لفظی در متن اثر موجود بود که ذکر آن ها ضرورت داشت؛ بنابراین نمونه هایی از آن ها ارائه شد.

حذف فعل ربطی (اسنادی)

- عنوان صحیفه هاست نامش / سرنامه نامه ها [است] کلامش» (همان: ۱)
- متصدی کتابت رسایل باید که از وقوف بر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا ترکیب کلامش منتظم [بود] و ترتیب سخنش به جزالت متصف و متمم بود. (همان: ۳)
- رواتب تسلیماتی که روایح کمال مودت از فحای مطالعه آن فایح [باشد] و مواهب تحیاتی که نفایس صفای عقیدت در مطاوی مشاهده اش لامع و لایح باشد... (همان: ۵۹)
- با لوازم دعایی که علامت اجابتش بر صفحات ایام مشاهده و معاین [باشد] و امارات استجابتش بر جراید شهر و اعوام مقرر و معین باشد، تحفه مجلس اشرف می سازد. (همان: ۶۶)

- ز دل دیده دارد حسد ماه و سال / که تن در فراق است و جان در وصال [است] (همان: ۷۴)

- صدر بزرگ قدر که از روی فضل هست / هم شرع را مقوی و هم ملک را پناه [است] (همان: ۹۵)

- صاحبی کز کمال عدلش هست / ملک آباد و خلق آسوده [هست] (همان: ۹۹)
- شه سریر نقابت که حضرت او را هست / زمانه تابع و گردون مرید [هست] و دهر مطیع [هست] (همان: ۱۰۳)

- مجلس آرایبی که از وی محفل یاران خوش است / صحبت او جان فزای [است] و طینت او دلکش است (همان: ۱۱۸)

- محب مخلص که در فضای ولای آن جناب به بال اخلاص طایر است و در بیدای هوای محبتش به قدم اختصاص سایر [است]. (همان: ۱۳۳)

حذف فعل به قرینه فعل پیشین یا پسین

- بنده کمترین بندگان که حلقه عبودیت در گوش [دارد] و غاشیه هواداری بندگان حضرت بر دوش دارد. (همان: ۱۳۰)

- خامه بشکستیم و لب بستیم از تعریف دوست / کان نه در تقریر ما گنجد نه در تحریر
ما [گنجد] (همان: ۳۶)

- لوامع ثنایی که پرتو ورودش مشهد قدس را منور [سازد] و فوایح دعایی که نفعه
هبوبش مجمع انس را معطر سازد... (همان: ۱۳۷)

- بهر مزید جاهت از شام تا سحرگاه / از ما دعاست دایم وز صبحدم دمیدن [است]
(همان: ۱۴۸)

- ز فرقت تو دلی دارم و هزاران درد [دارم] / ز هجر تو نفسی دارم و هزاران آه [دارم]
(همان: ۱۵۴)

حذف نهاد، گروه نهادی به قرینه نهاد پایه

- «هر نامه که افضل الکلام است / آن نامه [از زیور نام او تمام است (همان: ۱)

- هر طایفه ای به مقتضای طبع خود، طریقه ای اختیار نموده اند و [هر طایفه ای] به
اسلوبی دیگر میل فرموده [اند]. (همان: ۴۳)

- حدّ وصفش نه به اندازه تقریر من است / که [حدّ وصفش] به صد پایه از آن سوی بیان
می گذرد (همان: ۳۴)

- در رخت گم گشت عقل و [عقل] گفت یا رب چون کنم /... (همان: ۳۸)
- قلم از غصّه ما اشک فشان گشت و [قلم] شکافت / چون نویسم پس از این قصّه
مهجوری خویش (همان: ۱۵۴)

- یا رب که زبان بریده بادا دشمن / تا [دشمن] با تو نگوید آنچه [دشمن] نشنود از من
(همان: ۱۵۶)

- رسید باد صبا، [باد صبا] تازه کرد جان مرا / [باد صبا] پیام داد نام دلستان مرا (همان: ۱۹۵)
- جهان اگر همه پر عقل و خرده بین گردند / [جهان] ز شرح مدح تو باشند معترف به
قصور (همان: ۳۶)

- هر تحفه که از جناب یاران آید / [آن تحفه] از دل ببرد و [آن تحفه] نشاط افزاید
(همان: ۱۵۹)

- لطف تو عذرخواه هر خجلی ست / [لطف تو] جرم بخشای هر شکسته دلی ست (همان:
۱۶۴)

حذف فعل دعایی

- میامن قیام و قعود و مواهب رکوع و سجود ف شامل حال مریدان معتقد باد و مناهل زهدات و عبادتش متعطشان زلال کمال را عذب موارد [باد] (همان: ۲۵)
- فواید انفاس متبرکه و عواید آفات متبرکه ف سبب استرواح قلوب طالبان مناهج طریقت [باد] و موجب انشراح صدور سالکان مسالک حق و حقیقت باد. (همان: ۱۹)
- مسند افادت و ارشاد به ذات اشرف متحلی باد و جمال فیض قدسی و نور عرشی بر اهل ارادت به نظر کامل آن حضرت متجلی [باد] (همان: ۱۷۸)
- آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت ف از مشارق اقبال و مطالع اجلال شارق و طالع باد و سهیل خلافت و ایالت از یمن ابهت و جلالت ساطع و لامع [باد]. (همان: ۵)
- سُرادیق عظمت و جهانبانی و بارگاه خلافت و کامرانی ف به اوتاد دوام و خلود الی یوم الموعود مرتبط باد و امور کافه برایا و مهام جمهور اعیان و رعایا به میامن دولت همایون منتظم و منضبط [باد]. (همان: ۶)
- سده عالی رتبت و عتبه سپهر مرتبت ف به ورود وفود عنایات ربّانی از مواهب فیوضات وهاب الامانی آراسته باد و مواید عواید الهی در حق مجاوران بارگاه اعلی ناکاسته [باد]. (همان: ۷)
- مسند عصمت و سریر عظمت به میامن صفات مکرمات سمات ف تا انقراض ادوار زمان مجلی باد و رایات مرحمت آیاتش بر سر مضماری اقتدار مدی الدهور و الاعصار مرقع و معلی [باد]. (همان: ۹)
- خیام رفعت و اعلام دولت و خرگاه سپهر اشتباه سعادت ف به اوتاد دوام مشدود باد و مسالک نوایب و مناهج حوادث از ورود به جناب ایالت انتسابش مستحکم و مسدود [باد]. (همان: ۱۱)
- نضارت ریاض صلاح الممالک به رشحات خامه مشکین شمامه ف حاصل باد و ارقام اقلام دُرربار گهرنثارش انتظام امور جمهور را کافل [باد]. (همان: ۱۳)
- صدر رفیع القدر نقابت به مکارم ذات همایون صفات ف، همواره مقصد ارباب فضل و افضال باد و آستان مکرمات نشان نجابت به مواهب شرف احسان، موئل اکابر ذوی الاجلال و محط رحال رجال [باد]. (همان: ۱۶)

- خاطر عاطر زاهر و ضمیر منیر باهر ضیاگستر ف مرآت مشاهدات طوابع غیبی [باد] و سجنجل ملاحظات لوامع عوالم لاریبی باد. (همان: ۱۹)
- مسند افاضات حقایق تفسیر به حسن تقریر ف آراسته باد و توالی فتوحات کلام الهی درباره مستفیدان مجلس عالی افاضل پناهی ناکاسته [باد]. (همان: ۲۰)
- نفایس افکار و عرایس ابکار ف زیب نگارخانه اشعار باد و عنایت ربّانی به وقت سخنرانی قرین اوقات آن خلاصه ادوار [باد]. (همان: ۲۴)
- مآثر خجسته صفات ف در اقطار بسیط غربا سایر و ساری باد و جناب معالی منابش محط رحال کامگاری و نامداری [باد]. (همان: ۲۶)
- ابواب حضور موفور و جمعیت نامحصور بر جناب ف گشاده [باد] و اسباب کامرانی و شادمانی حسب المرام آماده باد. (همان: ۲۷)
- درجات منابر اسلام به یمن خطابت و حسن تلاوت ف با ذرّۀ ذات البروج مساوی باد و ذات اشرفش جمیع مآثر و مناقب را جایز و حاوی [باد]. (همان: ۲۱)
- نامت بلند [باد] و ذکر جمیلت جمیل باد / ظلّت ظلیل [باد] و دشمن جانت ذلیل باد (همان: ۴۹)
- جاه تو باد عالی و قدر تو بر دوام [باد] / عزّ تو پایدار [باد] و بقای تو جاودان [باد] (همان: ۱۷۶)
- حذف نهاد جدا به قرینه نهاد پیوسته (شناسه)**
- [من] نمی زخم نفسی تا [من] نمی کنم یادت / که بخت نیک به هر حال همنشین بادت (همان: ۳۰)
- [من] اوصف تو را چنان که تویی چون کنم / کز هرچه در خیال من آید [تو] زیاده ای (همان: ۳۳)
- [من] به صورت ار ز تو دورم [من] نی ام به معنی دور / که [تو] هم مقابل جانی و [تو] هم برابر دل (همان: ۷۳)
- [من] خالی نی ام از ذکر تو هرگز نفسی / [من] یا می گویم نام تو یا [من] می شنوم (همان: ۷۷)
- [ما] از باد صبح بوی وصال شنیده ایم / [ما] دل را به باد داده و [ما] بویت خریده ایم (همان: ۸۱)

حذف ارکان جمله در کتاب «صحیفه شاهی» ————— ۱۶۱

- [من] با هر که نشینم [من] همه اوصاف تو گویم / [من] هر جا که روم [من] دفتر
اخلاص تو خوانم (همان: ۱۴۷)

- بود که یار نرنجد ز ما به خُلق کریم / که [ما] از سؤال ملولیم و [ما] از جواب خجل [یم].
(همان: ۱۶۴)

حذف جمله

- به حضرت تو که یارد که قصّه های من آرد / به غیر باد؟ برآیم که باد نیز نیارد [که
قصّه های من به حضرت تو آرد] (همان: ۶۸)

- غریق لجة انعام و فضل یزدانم / کدام شکر وی آرم به جا؟ نمی دانم [کدام شکر وی آرم
به جا] (همان: ۱۶۷)

- ایزد گواه بس که نرفته ست یک نفس / ذکر تو از زبانم و فکر تو از دلم [نرفته ست یک
نفس] (همان: ۷۷)

- حکایتی که ز من با شما عزیزی گفت / نه او [آن حکایت از لب من شنوده است] که از
لب من هیچ گوش نشنوده است (همان: ۱۶۵)

حذف مسند، گروه مسند

- پناه سلطنت شاه جوان بخت / که هم تاجش سزاوار است و هم تخت [سزاوارش است]
(همان: ۹۰)

- غریق لجة انعام و [غریق] فضل یزدانم /... (همان: ۱۶۷)
- همیشه شادمان باشی و فیروز / شبت از شب نکوتر روزت از روز [نکوتر باشد] (همان:
۱۸۶)

- شادم ز نی کلکت و [شادم] از نفعه انفاست / گر زندگی ای دارم زین آب و هوا دارم
(همان: ۱۹۱)

- تا زیند اندر پناه دولتش پیر و جوان / یاور او باد هم بخت جوان هم عقل پیر [یاور او
باد] (همان: ۲۰۰)

حذف موصوف

- متصدی کتابت باید که از وقوف بر علوم عربیه و [علوم] ادبیه عاری نباشد. (همان: ۳)

حذف مفعول، گروه مفعول:

- تو معدن گوهری و ما را خزفیسست / [خزفِ ما] بپذیر اگرچه لایق قدر تو نیست (همان: ۱۵۷)

- ز تو دارم متاعی کان [متاع] نثار حضرتت کردم / ز دریا ابر گیرد فیض و بارد باز بر دریا (همان: ۱۵۸)

- این تَلَطَّف نشنیدیم و [این تَلَطَّف] او ندیدیم ز کس / این چنین بنده نوازی ز تو می آید و بس (همان: ۱۵۹)

- خالی نی‌ام از ذکر تو هرگز نفسی / یا می‌گویم نام تو یا [نام تو] می شنوم (همان: ۷۷)

- مردم همه دیده دوست دارند تو را / نادیده چو دیده دوست می دارم من [تو را] (همان: ۸۸)

- محبّ متخصّص که به حکم نصّ جلی، وظایف عوارف اخلاص و لوازم مراسم اختصاص را به طریقهٔ ارث و اکتساب مرعی داشته و [وظایف و عوارف اخلاص و لوازم مراسم اختصاص] را به طریقهٔ ارث و اکتساب [مرعی] خواهد داشت. (همان: ۱۳۳)

- تقصیر کرده ایم و تو ما را به اعتذار / صد لطف می نمایی و [ما را] شرمنده می کنی (همان: ۲۰۹)

حذف مضاف‌الیه

- جهان مسخّر حکم تو باد و چرخ مطیع [حکم تو باد] / خدای ناصر [تو باد] و دولت رفیق [تو باد] و بخت قرین [تو باد] (همان: ۱۷۱)

- در همه حالت ظفر باد رفیق [ت] و قرین [ت] / در همه کارت خدا باد نصیر و معین [ت] (همان: ۱۷۷)

- روزگارت باد تابع، دور گردون بر مراد [ت باد] / حفظ حق حامی [ت باد] و دولت همدم [ت باد] و اقبال یار [ت باد] (همان: ۱۸۷)

- خدایت یار باد و بخت راعی [ت باد] / زمانه تابع [ت باد] و ایام داعی [ت باد] (همان: ۲۰۰)

حذف منادا

- ای صبا منشور شاه کامران آورده ای / ای صبا [مزده ای از حضرت صاحبقران آورده ای] (همان: ۱۸۹)

- ای قاصد فرخنده پی، پیغام یاری می دهی / ای قاصد فرخنده پی، دل را مرقه می کنی / ای قاصد فرخنده پی [جان را قراری می دهی] (همان: ۱۹۳)

- ای نسیم صبحدم نور صفا آورده ای / و ای نسیم صبحدم [از مقام دلستان بوی وفا آورده ای] (همان: ۱۹۴)

- تو ای نامه جبین بر خاک مالی / تو ای نامه [بیوسی بعد از آن، آن دست عالی] (همان: ۲۰۲)

حذف قید:

- زین پیش بسی لطف و [بسی] اعطا فرمودی / بسیار کرم در حق ما فرمودی (همان: ۲۰۹)

- هر چند به خدمت نرسیده است دعاگوی / پیوسته هوادار تو بوده است و [پیوسته] رضاجوی (همان: ۸۶)

ب) حذف به قرینه معنوی

حذف فعل

- بنده ام تا زنده ام گر حاضرم ور غایبم / داغ خدمت بر جبین [دارم] و ذکر حضرت بر زبان [دارم] (همان: ۷۸)

- یک دم نمی زخم که نه در خاطر منی / گر غایبی ز دیده چه غم [باشد، هست] [حاضری به دل] (همان: ۷۹)

- مرحبا طایر فرخ رخ فرخنده پیام / خیر مقدم، چه خبر [اداری]؟ [یار کجا] [است] [راه کدام] [است]؟ (همان: ۱۹۵)

- محقق است صفات تو اهل معانی را / به ماهتاب چه حاجت [است، باشد] [شب تجلی را] (همان: ۳۵)

- رفعت جاه و جلالت را چه حاجت [هست به] وصف ما / حسن مادرزاد مستغنی ز زیب و زیور است (همان: ۳۷)

حذف منادا و فعل ربطی

- ای [کسی که] کاشف اسرار فلک [است] / رای منیرت / وی [کسی که] مظهر انوار صفا [است] / نور ضمیرت (همان: ۱۹)

- ای [کسی که] ز کمال ورع قبله اهل یقین [ای] / زهد تو در راه صدق رهبر ارباب دین [است] (همان: ۲۵)

- ای [کسی که] قباى پادشاهی راست [است] بر بالای تو / تاج شاهی را فروغ [است] از گوهر والای تو (همان: ۵)

- ای [کسی که] حریم حرم پاک تو فردوس برین [است] / گردی از خاک درت تاج سر حورالعین [است] (همان: ۹)

- ای [کسی که] ملک را اشارت کلک تو کارساز [است] / وی خلق را بشارت عدل تو دلنواز [است] (همان: ۱۲)

- ای [کسی که] به کمال نسب ملک علا را شرف [ای، هستی] / وی [کسی که] به جمال حسب در وفا را صدف [ای، هستی] (همان: ۱۶)

- ای [کسی که] رای دلفروز تو آموزگار شرع [است] / بارونق [است] از فضایل تو روزگار شرع (همان: ۱۸)

- ای [کسی که] اسپهر فضل را رای منیرت آفتاب [است] / ای کسی که مقتدای دین و دنیا، [بی، هستی] / رهنمای شیخ و شاب [ای، هستی] (همان: ۱۹)

- ای [کسی که] ز تقویم تو روشن [است] صفحه خورشید و ماه / مشتری و زهره بر سهم سعادات گواه اند، هستند [(همان: ۲۳)

حذف فعل ربطی (اسنادی)

- بحر عرفان را گهر [است] / برج حقایق را قمر [است] / تخت دین را پادشه [است] / قصر ولایت را اساس [است] (همان: ۱۱۰)

- دل منورش انوار فیض را مطلع [است] / ضمیر انورش اسرار غیب را محرم [است] (همان: ۱۱۰)

- جامع ارکان علم و حاوی اسرار دین [است] / ناظم عقد حدیث و کاشف سرّ یقین [است] (همان: ۱۱۱)

- زهی ضمیر تو روشن [است] به فیض روح امین / جواهر سخنت گوهر محیط یقین
[است] (همان: ۱۹)

- زهی فیضت از عالم لایزالی [است] / ز بخت معالیت دین را معالی [است] (همان: ۲۱)
- قبله ارباب صفا و قطب دین [است] / نقطه پرگار زمان و زمین [است] (همانک: ۱۰۹)
- زهی چشم دولت به روی تو روشن [است، گشت] / زهی صحن گیتی ز عدل تو روشن
[است، گشت] (همان: ۱۰)

- زهی اکابر عالم، رهین اکرامت [اند، هستند] / زهی اعظام ایام، غرق انعامت [اند،
هستند] (همان: ۱۵)

- زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر [است، است] / شعاع شعر تو چون آفتاب
عالمگیر [است، است] (همان: ۲۴)

- ای [کسی که] به همت و رای چرخ اثیر [ای، هستی] / چرخ در جنب همت تو
حقیر [است] (همان: ۲۶)

- ای [کسی که] تو را دولت قرین [است] و بخت یار [است] / دوستان از دولتت
امیدوار [اند، هستند] (همان: ۲۸)

- چون قاصر است کلک زبان از مناقبت / آن به [است، باشد] که چون دوات نهم مهر بر
دهان (همان: ۳۳)

- چون نیست درخور تو کسی را زبان مدح / آن به [باشد، است] که عجز خود به خموشی
ادا کنیم (همان: ۳۸)

- هم براق دولتش را فرق فرقد پایگاه [است] / هم همای همتش را برج برجیس
آشیان [است] (همان: ۹۴)

- زهی بیان تو [که] با کاتب قضا همراز [است] / زهی بنان تو [که] با منشی قدر
همدم [است] (همان: ۱۰۰)

- مسجد ز اقامتش منور [است] / محراب ز قامتش مزین [است] (همان: ۱۱۵)
- ز آواز فرح بخش تو دل نعره زنان [گشته است] / از نغمه پردوق تو جان رقص کنان [گشته
است] (همان: ۱۱۹)

۱۶۶ _____ عرفانیات در ادب فارسی / سال دهم، شماره ۴۰، پاییز ۱۳۹۸

- همان به [است، باشد] که خاموش باشم ز عذر / که هم لطف از خود شود عذرخواه
(همان: ۱۵۹)

- لوای شرع مرقوم [گشته است] او اساس مرحمت محکم [گشته است] / جهان از عدل
آبادان [گشته است] و لبها از طرب خندان [گشته است] (همان: ۱۶۱)
- چون جسارت ز اعتدال گذشت / بعد از این قصه مختصر [شود] بهتر [باشد] (همان:
۱۷۵)

- اطناب در سخن چو نه شرط ادب بود / آن به [است، باشد] که اختصار کنم حال خویش
را (همان: ۱۷۵)

- من غلام سر آن کلک [م، هسنم] که بی ذلّ سؤال / هر چه اندر دلم آمد همه آن داد
مرا (همان: ۱۹۶)

- هر حرفی از آن نامه میمون ظرفی از ظروف ظرایف [است] و هر لفظی از آن صحیفه
همایون کنزی از کنوز معانی و لطایف [است]. (همان: ۲۰۷)

- سوادش کحل الجواهر دیده خرد خرده بین [است] و مدادش قره العین و باصره
حورالعین [است]. (همان: ۲۰۷)

- قومی همه حسن و لطف را پیرایه [اند، هستند] / سودای وفا و مهر را سرمایه [اند،
هستند] (همان: ۲۱۲)

با خلق ستوده روز و شب همخانه [اند، هستند] / با اهل کمال سال و مه همسایه [اند،
هستند] (همان: ۲۱۲)

حذف فعل معین

- خورشید را ز رایش روشن شده [است] دقایق / برجیس را ز درسش حاصل
شده [است] مسائل (همان: ۱۰۶)

- چون وفور مناقب و ظهور مراتب ف از غایت اشتها به زوایای اقطار احاطه
نموده [است] و اسماع اقاصی دبدبه جمالش از السنه اهالی شنوده [اند]... (همان: ۳۵)

- از باد صبح بوی وصال شنیده ایم / دل را به باد داده [ایم] و بویت خریده ایم (همان:
۸۱)

حذف ارکان جمله در کتاب «صحیفه شاهی» ————— ۱۶۷

- آوازهٔ جمالت تا در جهان فتاده [است] / جانم به جست و جویت سر در جهان نهاده [است] (همان: ۸۸)

- آن که از کلکش جهان منشور احسان یافته [است] / مسند قدرش قدر بر فرق کیوان یافته [است] (همان: ۹۹)

- آن که از تفسیر او بنیاد دین محکم شده [است] / درس گاهش مقصد ذریهٔ آدم شده [است] (همان: ۱۱۱)

حذف فعل دعایی

- به همت تو دل اهل ذوق روشن [باد] / جهان فقر به تو جاودان مزین [باد] (همان: ۵۵)

- دل تو آینهٔ صورت معانی [باد] / درون خرقةٔ تو فیض جاودانی [باد] (همان: ۵۵)
- دل تو شاد [باد] و سرت سبز [باد] و کارهات به کام [باد] / فلک مساعد [باد] و دولت رفیق [باد] و بخت غلام [باد] (همان: ۱۸۱)

- هزار سال بمانی به دولت و به سعادت / زمان زمان شرف و قدر عزّ و جاه زیادت [باد]، باشد (همان: ۱۸۲)

- نام تو بلند [باد] و نام بدگوی تو پست [باد]، باشد / عمر تو فزون [باد] و عمر بدخواه تو کم [باد] (همان: ۱۸۷)

- هزار جان گرامی فدای نامهٔ دوست [باد]، باشد / که نور دیده و دل در رقوم خامهٔ اوست (همان: ۱۹۴)

- به لب رسید مرا جان و آرزوی شما / هزار جان گرامی فدای روی شما [باد] (همان: ۱۵۱)

حذف معنایی «سوگند، سوگند خوردن»

- ز حد گذشت مرا درد آرزومندی / به عزّ صحبت جان پرور خداوندی [سوگند، سوگند می خورم] (همان: ۱۵۱)

- به قادری که دل از ذکر او تازه است، [سوگند می خورم] / که شوق من به لقای تو بیش از اندازه است (همان: ۱۵۲)

۱۶۸ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دهم، شماره ۴۰، پاییز ۱۳۹۸

- به ذات پاک خدایی که مبدع‌الاشیاء ست [سوگند] / که اشتیاق جمالت به شرح ناید راست (همان: ۱۵۲)

- به خاک پای عزیزت [سوگند] که آرزومندی / ز حد گذشت و مرا طاقت فراق نماند (همان: ۱۵۲)

- به مبدعی [سوگند] که ز هستی کشید تقدیرش / به یک دو حرف بر او راق کاینات رقم... (همان: ۱۶۸)

- معالی و اقبال تو مستدام [باد] / به حق محمد علیه السلام [سوگند، قسم] (همان: ۱۸۱)

حذف حرف ربط و فعل ربطی

- طرایف دعواتی [که] خالی از تعلمات ارباب تکلف [باشد] و لطایف مدحاتی [که] عاری از تکلفات اصحاب تصنع و تصلف [باشد]، به جناب گرامی موجه می گرداند. (همان: ۱۳۷)

- تحیتی [که] معطر به شمایم انفاس محرمان حرم کرم [است، باشد] و مدحتی [که] مطیب به نسایم نفایح محرمان بارگاه حکم [باشد، است]، نثار مجلس اشرف می نماید. (همان: ۱۳۷)

حذف فعل بعد از شبه جمله

- شکر لله تعالی [گوییم، گوئیم] که رواتب عنایات ازلیه که روابط کفایات ابدیه همان تواند بود و به روزگار فقرا متعاقب و متواتر است (همان: ۱۶۶)

- شکر لله [گوییم] که ساحت تمنا به حصول مرادات و مدعیات تزیین می یابد و... (همان: ۱۶۳)

- هزار شکر [گوییم] که حالا ز لوح خاطر ما / به آب لطف بشستی اگر غباری بود (همان: ۲۱۱)

- شکر [می کنم، می گویم] آن خدای را که شد از فیض فضل او / هم کار ما مرتب و هم حال ما نکو (همان: ۲۱۲)

- منت خدای را [است، باشد] که شب و روز و ماه و سال / ما را ز فیض رحمت او فرخ است فال (همان: ۱۶۷)

نتیجه‌گیری

کاستن عناصر زاید و حشوی جمله جدا از یک ویژگی سبکی - که از مختصات برجسته سبکی متون برخی دوره‌هاست - یک راهکار برای نظم و انسجام بخشیدن به متن و کلام است. به طور کلی فرایند حذف در متون برای صرفه‌جویی در کلام و همچنین رعایت اصل کم‌کوشی صورت می‌گیرد، البته به شرطی که عمق و فحوای کلام دچار نقصان و خلل نشود. آنچه که به عنوان یک نتیجه کلی می‌توان برای این مقاله در نظر گرفت این است که یک نویسنده هنرمند و خلاق با رعایت جوانب سبکی دوره خود توانسته اثری منقح، ضمن کاستن برخی ارکان و اجزاء، به دست دهد که می‌تواند نمونه و الگویی مناسب با ذکر اختصاصات سبکی فراوان، برای معرفی بیشتر سبک انشا و ترسل دوره تیموری در ادبیات باشد. همچنین این اثر نمونه‌های بی شماری از حذف و انواع قرینه‌های آن را داراست که برای جویشگران حوزه نحو و دستور کارگشا خواهد بود.

کتاب‌نامه

- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی. نشر قطره.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. (۱۳۷۷). دستور زبان فارسی ۲. چاپ پانزدهم، انتشارات فاطمی.
- باطنی، محمد رضا. (۱۳۶۶). نگاهی تازه به دستور زبان فارسی. چاپ سوم، انتشارات آگاه.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا). (۱۳۴۹). سبک‌شناسی. ج ۳. چاپ سوم، تهران: کتاب‌های پرستو خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۷۹). رجال کتاب حبیب السیر، گردآوری عبدالحسین نوایی، تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۴۴). دستور زبان فارسی. چاپ دوم، تبریز.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). سبک‌شناسی نثر. چاپ دوازدهم. تهران: نشر میترا.
- صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ. (۱۳۵۵). دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی، وزارت آموزش و پرورش.
- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات در ایران؛ ج ۴، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۷۰). گنجینه سخن. ج ۱. تهران: امیرکبیر
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده. (۱۳۸۲). معانی و بیان. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سمت
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۴۸). دستور امروز، انتشارات صفی‌علیشاه.
- قریب، عبدالعظیم و ملک‌الشعراى بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی و رشید یاسمی. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی (دستور پنج استاد)، ج ۱ و ۲. تهران: واژه
- کاشفی، کمال‌الدین حسین بن علی واعظ بیهقی؛ نسخه خطی صحیفه شاهى، مجلس شورای اسلامی
- کاشفی سبزواری، فخرالدین علی. (۱۳۵۶). رشحات عین الحیات. به کوشش علی‌اصغر معینیان، تهران: بینا
- مشکوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. چاپ اول، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۹). دستور زبان فارسی. چاپ دهم، تهران: توس
- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۴۳). دستور زبان فارسی. انتشارات امیر کبیر